

تحلیل جامعه‌شناختی نظام ارتباطی در عصر امویان با تأکید بر حکومت‌داری معاویه^۱

محمد رضا انواری^۲

چکیده

چهارده خلیفه اموی حدود نود سال به عنوان حاکمان جامعه اسلامی بر مردم حکمرانی کردند. شناخت نظام ارتباطی که یک حکومت در ارتباط با مردم از آن استفاده می‌کند، ما را با نظام فکری مجموعه حاکمیت آشنا می‌کند. بر این اساس، مؤلف این مقاله با تکیه بر منابع تاریخی و با روش توصیفی-تحلیلی، نظام ارتباطی امویان را با تأکید بر دوره معاویه بررسی کرده است. تأکید بر دوران معاویه از این جهت است که او علاوه بر اینکه تأثیرگذارترین خلیفه اموی بود، سیاست‌هایی را پایه ریزی کرد که در بسیاری موارد، تا اواخر دوران امویان باقی ماند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد در یک تقسیم‌بندی، دو رویکرد «تخریبی» و «تثبیتی» را در نظام ارتباطی امویان می‌توان شناسایی کرد. در رویکرد تخریبی، هدف اصلی، سد آگاهی مردم به فضایل اهل بیت (علیهم‌السلام) بود تا الگوگیری از آنان به فراموشی سپرده شود. ساخت احادیث جعلی و تهدید و شکنجه و قتل شیعیان، بستر الگوگیری از اهل بیت (علیهم‌السلام) را از بین می‌برد. در رویکرد تثبیتی، معاویه با اسطوره‌سازی از خود، عثمان و شام؛ بایکوت خبری شامیان، حمایت از فرقه‌گرایی و سرگرم کردن مردم به امور باطل با استفاده از داستان‌سرایی و شعر، زمینه تثبیت حکومت خود را در نظام نوپای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فراهم کرد؛ تا حدی که معاویه خود را نه خلیفه رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بلکه خلیفه خدا می‌دانست.

واژگان کلیدی: علی (علیهم‌السلام)، معاویه، امویان، نظام ارتباطی، شام.

۱. تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۲۴ و تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۱۹

۲. دانشجوی دکتری فرهنگ و ارتباطات باقرالعلوم و عضو گروه تربیتی-اجتماعی پژوهشکده باقرالعلوم (علیهم‌السلام)



مقدمه

چهارده خلیفه اموی حدود نود سال (۴۰-۱۳۲ق) بر مسند خلافت تکیه زدند و نخستین سلسله خلفا را در سرزمین‌های اسلامی پایه‌گذاری کردند. روش اصلی در چگونگی انتخاب خلفا، تصمیم و میل خلیفه به انتخاب ولی عهد بود که به‌طور معمول نیز به خلافت دست می‌یافت. روابط نسبی خلفای اموی به‌طور کلی، بر پایه رابطه پدر-پسری و پس از آن، برادری، و در مرتبه بعدی بر اساس عمو و عموزادگی شکل می‌گرفت. معاویه اولین خلیفه امویان بود و بیش از نوزده سال بر جامعه مسلمانان حکمرانی کرد. او از لحاظ سیاسی و ارتباطی، زیرک‌ترین و سیاست‌مدارترین خلیفه امویان محسوب می‌شود. نظام ارتباطی که معاویه میان حکومت و مردم بنیان نهاد، تا اواخر دوران اموی ادامه پیدا کرد. یعقوبی می‌نویسد معاویه اولین کسی بود که بر تخت نشست و دیگران را در پای آن نشانند. نمونه‌های متعدد فاصله انداختن میان او با مردم و برگزاری مراسم تشریفاتی با اسکورت، پیدایش پادشاهی در زمان وی را نشان می‌دهد (یعقوبی، ۱۴۲۵ق، ج ۲: ۲۳۲).

معاویه به دلیل مخاطب‌شناسی دقیقی که درباره مردم نواحی مختلف حکومت داشت، با ساکنان شهرهای مختلف ارتباط یکسانی نداشت. گلی‌زواره (۱۳۸۳) مسلمانان در دوران امویان را به لحاظ موقعیت جغرافیایی و مناسباتشان با اهل بیت یا امویان، به سه دسته تقسیم می‌کند:

اهل بصره و کوفه: اینان که ترکیبی از قبایل مهاجرین بودند، از استیلای شام در هراس بودند و از امویان نفرت داشتند. شیعیان این سامان با نیرومندی و اقتدار، بر حمایت از امام حسین (علیه السلام) اصرار داشتند. به همین دلیل، به محض شهادت امام حسن (علیه السلام) نامه‌ای فرستادند و ارادت خود را به عنوان پیروان امام سوم به آن حضرت ابلاغ کردند. این گروه، در عرصه عمل، به دلیل تبلیغات منفی امویان و وجود عوامل نفوذی و بازمانده‌های خوارج و سایر فرقه‌های منحرف و پاشیدن بذر تفرقه، از موضع اصلی خود عقب‌نشینی کردند.

اهل حجاز: مردمان مدینه و مکه، به‌ویژه انصار، اغلب از امویان تنفر داشتند و طرفدار خط میانی قریش بودند و مشی عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر را می‌پسندیدند.

شامیان: شامل ساکنان سوریه، اردن و فلسطین، به‌طور کامل مطیع بنی‌امیه بودند. آنان با تمام وجود از معاویه دفاع می‌کردند تا حکومت در نسل وی حفظ شود.

شواهد تاریخی نشان می‌دهد نظام ارتباطی و پروپاگاندای امویان، برای اهل شام نسبت به اهل کوفه و دیگر بلاد اسلامی، به دلیل ویژگی‌های مخاطبان، تفاوت محسوسی داشته است. معاویه مردم شام را فریب می‌داد، اما درباره مردم عراق راه تهدید، شکنجه و قتل را در پیش گرفته بود. در شام، مردم، خاندان اموی را از نسل پیامبر ﷺ می‌دانستند. زمانی که امویان سقوط کردند و عباسیان به قدرت رسیدند، چهل



نفر از ریش سفیدان شام سوگند یاد کردند که برای پیامبر ﷺ، خویشاوندانی جز بنی امیه نمی‌شناخته‌اند. این گزارش تاریخی به خوبی میزان اثرگذاری تبلیغات دروغین دستگاه اموی را نشان می‌دهد.

امویان در نظام ارتباطی خود دو هدف عمده را پیگیری می‌کردند: از سویی به تخریب و نفی رقیبان خود و در رأس آنها اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌پرداختند و از سوی دیگر به تثبیت نظام اموی در حکومت اسلامی توجه داشتند. از این رو تتبع رویکرد تخریبی و تثبیتی امویان در شکل‌دهی به افکار عمومی جامعه اسلامی و کشف نظام ارتباطی آنان برای رسیدن به این مهم، حائز اهمیت است.

در این مقاله با استناد به منابع تاریخی، سیاست‌های ارتباطی امویان بررسی خواهد شد. از آنجاکه دوران معاویه در مقایسه با سایر خلفای اموی، طولانی‌ترین دوره است و از سوی دیگر سیاست‌های ارتباطی که او پایه‌گذاری کرد، تا اواخر دوره امویان کم‌وبیش ادامه یافت، تمرکز اصلی بر دوران معاویه خواهد بود.

۱. سیاست‌های ارتباطی تخریبی

منظور از سیاست‌های ارتباطی تخریبی، سیاست‌هایی است که عمدتاً بر دو رکن استوار بود: «به جهالت کشاندن مردم» و «تخریب شخصیت و مقام طرف مقابل».

۱-۱. جعل حدیث

تحریف و جعل حدیث در دوران امویان، کارکرد دوگانه داشت؛ از یک طرف در تخریب مقام و منزلت اهل بیت (علیهم‌السلام) استفاده می‌شد و از سوی دیگر با جعل احادیثی، حکومت امویان را مشروعیت می‌بخشیدند. از مطالعه تاریخ حدیث در دوران معاویه، می‌توان سه نوع برخورد حکومت با حدیث را استخراج کرد:

الف) منع حدیث

سیاست منع حدیث و نهی از نقل و نگارش آن، بیشتر به احادیثی مربوط می‌شد که مناقب و فضایل خاندان پیامبر ﷺ و شخص علی (علیه‌السلام) و همچنین رذایل معاویه و بنی امیه را بیان می‌کردند.

ب) تحریف حدیث

در مرحله بعد، دستگاه پروپاگاندای اموی، احادیثی را که در فضایل اهل بیت (علیهم‌السلام) یا در مذمت معاویه و بنی امیه بود، به منظور بهره‌گیری از آنها به نفع دستگاه حکومت اموی، تحریف لفظی یا معنوی کردند. تحریف لفظی مانند اینکه حدیث منزلت را که رسول خدا ﷺ به علی (علیه‌السلام) فرموده



بود: «انت منی بمنزلة هارون من موسى»، خطای شنونده قلمداد، و «انت منی بمنزلة قارون من موسى» به مردم معرفی کردند (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۰: ۱۲۲). برای تحریف معنوی^۱ هم می‌توان به جریان شهادت عمار در جنگ صفین اشاره کرد. از نقل‌های مسلم است که پیامبر ﷺ فرمود: «یا عمار تقتلك الفئة الباغية؛ ای عمار تو را آن دسته ای می‌کشند که سرکش اند»^۲ (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۳۶). این جمله از عظمت شخصیت عمار و بر حق بودن او حکایت داشت. روزی که عمار در جنگ صفین به دست سپاهیان معاویه کشته شد، ناگهان فریاد از همه جا بلند شد که حدیث پیامبر ﷺ صادق آمد و این نشان از باطل بودن معاویه بود. این قضیه تزلزلی در لشکر معاویه ایجاد کرد. معاویه پس از مشاوره با عمرو بن عاص، با نیرنگ دست به تحریف معنوی حدیث زد و بین سپاهیان چنین شایع کرد که درست است که پیامبر فرمود عمار را آن طایفه سرکش می‌کشند، ولی عمار را ما نکشیم؛ عمار را علی کشت که او را به اینجا آورد و موجبات کشته شدنش را فراهم کرد! (مطهری، ۱۳۶۷، ج ۱: ۶۹). علی عليه السلام پس از شنیدن تحریف معاویه فرمود: پس باید قاتل حمزه سیدالشهدا هم العیاذ بالله پیامبر ﷺ باشد؛ زیرا آن حضرت ایشان را به جنگ آورد (ابن عبدربه، ۱۳۸۴ق، ج ۴: ۳۴۳). اما تحریف معاویه آن چنان در افکار عمومی اثر گذاشته بود که مجالی برای شنیدن سخن حق علی عليه السلام باقی نگذاشت.

ج) جعل حدیث

خلفای بنی‌امیه برای دستیابی به اهداف سیاسی خود، انواع بدعت‌ها را در دین بر جای گذاشتند؛ از سوی دیگر به منظور فریفتن افکار عمومی، به جعل احادیث نبوی دست زدند که بیشترین آن در دوران حکومت معاویه بود. این روند با اندکی افت‌وخیز تداوم داشت تا دوره خلافت عمر بن‌العزیز که متوقف گشت و احادیث نبوی و اهل‌بیت در دوران وی تدوین گردید؛ اما با پایان یافتن دوران خلافت عمر بن‌العزیز، روند پیشین، در دوران خلفای پس از او و حتی در دولت عباسیان دنبال شد. عمده‌ترین انگیزه‌های جعل حدیث را می‌توان به چهار انگیزه سیاسی، فرهنگی، دینی، دنیوی و خیرخواهی جاهلانه برگرداند (ر.ک: رفیعی، ۱۳۸۱). جعل احادیث دروغین و نسبت دادن آنها به

۱. منظور از تحریف معنوی آن است که در الفاظ و عبارات حدیث، زیادت یا نقصانی پدید نیاید؛ اما آن روایت، به گونه‌ای توجیه و تفسیر شود که درست برخلاف معنای اولی و ضد دیدگاه گوینده‌اش باشد.
۲. اشاره به آیه قرآن است که اگر دو دسته از مسلمانان با یکدیگر جنگیدند و یک دسته سرکشی کرد، شما به نفع آن دسته دیگر، علیه دسته سرکش وارد شوید و اصلاح کنید.



پیامبر ﷺ و اصحاب، در راستای تحکیم و تثبیت مقام خلافت و موقعیت حکومت صورت می‌گرفت. فضایل بنی‌امیه و به‌ویژه معاویه، مشروعیت‌بخشی به سلطنت، تقدس‌بخشی به شام و... برخی محورهای جعل حدیث بودند.

یکی از اهداف معاویه از جعل حدیث، بازسازی چهره خود بود؛ زیرا وی به‌ویژه نزد عراقیان، چهره منفوری داشت. او به کمک حدیث‌های ساختگی دنیاپرستان، به تدریج به القابی چون کاتب وحی، دایی مؤمنان، مجاهد مسلمان، و عالم بزرگ و پیشینه‌دار در اسلام دست یافت و از گروه طلقاً بیرون رفت. بر اساس این روایت‌ها که با هدف فراموش شدن سخنان رسول خدا ﷺ درباره معاویه ساخته می‌شد، او چون برادر ام‌حبیب، همسر پیامبر بود، خود را از خاندان همسر پیامبر ﷺ به شمار آورد که پیامبر ﷺ همواره مردم را به رعایت حال خویشان همسرش سفارش می‌کرد (بلاذری، ۱۳۹۴ق، ج ۵: ۳۷).

حذف فضایل امام علی (علیه السلام) و جعل حدیث در مذمت ایشان، از دیگر محورهای جعل حدیث بود. در این باب همچنان که بیان شد، گاه به تحریف معنوی کلمات پیامبر ﷺ پرداختند و گاه به تحریف لفظی و نقل شأن نزول آیات درباره دیگران روی آوردند؛ چنان‌که سمره بن جندب، مبلغ گزافی گرفت تا آیه ﴿و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله﴾ (بقره: ۲۰۷) را که در لیلۃ المبیت در شأن علی (علیه السلام) نازل شده، در شأن ابن‌ملجم معرفی کند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷ق، ج ۱: ۳۶۱). در مواردی نیز احادیث فضایل آن حضرت را دست‌کاری کردند؛ مثلاً: «من شهر علم هستم و ابوبکر پایه آن، و عمر دیوار، و عثمان سقف، و علی (علیه السلام) در آن است». علامه عسکری ضمن تصریح به ساختگی بودن این حدیث می‌گوید: «سقف داشتن یک شهر، امری غیر معقول است» (عسکری، ۱۳۷۴، ج ۶: ۳۶).

این‌گونه روایات جعلی، جامعه را به ضلالت کشانید و مردم را مطابق با روش امویان تربیت کرد. این روند شوم که ظاهری دینی و صبغه‌ای مذهبی داشت، به اندازه‌ای اثر کرد که حتی در پایگاه اول اهل بیت (علیهم السلام)، یعنی کوفه و بصره، عده زیادی از مسلمانان نام حضرت علی (علیه السلام) و فرزندان او را مایه گرفتاری تلقی کردند.

امویان برای اجرای این سیاست، به دانشمندانی نیاز داشتند که حاضر به همکاری با آنها در این زمینه باشند؛ از میان این عالمان می‌توان محمد بن مسلم بن شهاب زهری را نام برد. او سرسپرده دربار، و در زمان خلافت هشام بن عبدالملک نیز گماشته سیاست‌بازی‌های دارالخلافة بود و دیکته‌شده‌های دربار را در قالب الفاظ و تعابیر دین، برای مردم بازگو می‌کرد. در مقابل، خلیفه نیز قرض‌های سنگین وی را که خود توان پرداختشان را نداشت، می‌پرداخت و همواره او را تشویق، و از دست‌ودل‌بازی‌های خود بهره‌مندش می‌کرد. از دیگر عالمان درباری که عمر خود را صرف خدمت به خاندان مروان کرد، ابراهیم



نخعی است که با اصرار به دربار راه یافت. وی نزد حکمرانان می‌رفت و از آنان در برابر خدمات خود به دستگاه، تقاضای پاداش می‌کرد. دیگری مغیره بن مقسم است که عثمانی مسلک بود و از امام علی (علیه السلام) کینه عجیبی داشت. از دیگر دانشمندان مزدور، شعبی، ابوبره (فرزند ابوموسی اشعری) و رجاء بن حیوة هستند که هر سه از شیوخ مشهور زمان خود به شمار می‌رفتند و از نزدیک‌ترین افراد به خلفای اموی و مروانی بودند (ذهبی، ۱۳۷۶ق، ج ۱: ۷۸-۱۴۳). این افراد، بیشتر عهده‌دار «مسند قضا» بودند و با سوءاستفاده از کتاب و سنت، در داوری‌های خود، همواره حق را به خلفا می‌دادند و گاه حکم می‌دادند که عمل خلیفه حجت شرعی است؛ به این دلیل که خداوند «حساب و کتاب» را از او برداشته است (سیوطی، ۱۴۰۶ق: ۲۷۹) و هرچه بکند، مطابق با شرع است و هیچ‌گونه حرجی بر او نیست. گونه‌ای از جعل حدیث نیز در قالب «اسرائیلیات» ظهور یافته است. در دوران امام باقر (علیه السلام)، جلودار این فتنه‌انگیزی‌ها، فردی به نام وهب بن منبه حافظ بود. او بیرق عبدالله بن سلام و کعب الاحبار را که در زمان معاویه مروج اسرائیلیات بودند، دوباره برافراشت؛ به گونه‌ای که او را کعب الاحبار زمان خویش خواندند (ذهبی، ۱۳۷۶ق، ج ۱: ۱۰۱). او با ترفند خاصی، برای نشر بیشتر دیدگاه‌ها و عقاید خود به دستگاه رخنه کرد و از اقبال و رضایت عمومی مردم از عملکرد عمر بن عبدالعزیز بهره برد و اعلام کرد: «اگر مهدی‌ای وجود داشته باشد - که دارد - همانا او عمر بن عبدالعزیز است» (سیوطی، ۱۴۰۶ق: ۲۶۳). خالد ربعی یکی دیگر از این افراد است که هنگام فوت عمر بن عبدالعزیز گفت: «ما در تورات دیده‌ایم که آسمان‌ها و زمین چهل روز بر عمر بن عبدالعزیز می‌گریند» (همان: ۲۷۷).

بنابراین سیاست ارتباطی امویان بر پایه دفاع از فعالیت‌های فرهنگی این دسته از افراد بنا شده بود و نه تنها از آنان و تلاش‌هایشان جلوگیری نمی‌کردند، از افکار و عقاید آنها برای سرکوب مخالفان و ترویج اندیشه‌های سیاسی خود بهره می‌جستند.

۲-۱. منع آگاهی از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) و لعن امیر المؤمنین (علیه السلام)

سیاست ارتباطی قطعی و دائمی امویان که از زمان معاویه آغاز شد و تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه یافت، لعن امیر المؤمنین (علیه السلام) بود؛ تا جایی که حکومت خود را بدون سب و لعن بر علی (علیه السلام) ممکن نمی‌دیدند؛ چنان‌که از مروان حکم درباره علت این کار پرسیدند و او گفت: «لا یتقیم لنا الامر الا بذلک؛ حاکمیت بنی امیه جز با این سیاست (سب علی (علیه السلام)) باقی نمی‌ماند» (بلاذری، ۱۳۹۴ق، ج ۱: ۱۸۴). معاویه مقید بود که در خطبه‌های خود، علی (علیه السلام) را لعن کند. فرمانداران و خلفای دیگر اموی نیز چنین می‌کردند. هدف معاویه این بود که با محو کردن فضایل علی (علیه السلام) در اذهان مردم، نفرت به آن حضرت را جایگزین محبت مردم به ایشان کند. در این راستا، دشنام به آن حضرت را رسمیت بخشید و



در عام‌الجماعه فرمانی عمومی برای کارگزارانش در تمام سرزمین‌های اسلامی صادر کرد: «هرکس چیزی در فضیلت ابوتراب و خاندانش روایت کند، خون او هدر است و مالش حرمت ندارد و از حوزه حفاظت حکومت بیرون خواهد بود» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۱: ۴۴). معاویه در پی آن بود که کودکان بر روش بدگویی‌ها و لعن‌ها بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام تربیت شوند و قامت کشند و بزرگان پیر شوند و دیگر یادکننده‌ای باقی نماند که یاد حضرت علی علیه‌السلام و فضیلت‌های او را زنده نگاه دارد (همان، ج ۴: ۵۷). معاویه در راستای این سیاست تخریبی خود، اتهام‌های ناروایی به حضرت علی علیه‌السلام نسبت داد؛ از جمله: طرح اتهام قتل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و عثمان و عمار یاسر و... به حضرت علی علیه‌السلام، نماز نخواندن ایشان، ملک‌خواهی، حسد، فتنه‌گری، گمراهی، شوخ و مزاح و هرزه و بولهوس بودن ایشان و... بنابراین یکی از سیاست‌های ارتباطی امویان، منع یاد و نام علی علیه‌السلام بود. معاویه این برنامه را از شام آغاز کرد و به‌گونه‌ای آن را ریشه‌دار ساخت که شام تا یک قرن پس از آن، طرفدار بنی‌امیه و عثمانی باقی ماند. وی هم‌زمان با این سیاست، به حدیث‌سازی روی آورد و در این احادیث ساختگی، علی علیه‌السلام را جنگ‌طلب و خون‌ریز معرفی کرد. مضمون این روایت‌های ساختگی، اثبات برتری‌های غیر اهل بیت علیهم‌السلام و نسبت دادن برتری‌های امام علی علیه‌السلام به معاویه و دیگران بود.

۳-۱. الگودایی از اهل‌بیت علیهم‌السلام و فشار بر شیعیان

قداست‌زدایی از چهره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام و ممنوعیت بیان فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام، زمینه را برای ترک الگوگیری از آنان آماده کرد. درحالی‌که خلفای نخستین، خود را خلیفه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانستند، معاویه با خلیفه‌الله خواندن خود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از صحنه حذف کرد. او خود را الگویی دینی خواند که به‌طور مستقیم از طرف خدا بر مردم حکم می‌راند؛ چنان‌که در دوران خلافتش، گروهی از مردم حمص (از شهرهای شام) وارد شام شدند و با دیدن معاویه، گفتند: سلام بر تو ای رسول خدا! (بلاذری، ۱۳۹۴ق، ج ۵: ۳۱). وجود جریان‌های سیاسی - اعتقادی مرجئه و جبریه، این پندار را تأیید و تقویت می‌کرد. امویان در مرحله بعد با پیروان آن حضرت رفتار بدی می‌کردند. فشارهای معاویه بر یاران امام چنان بود که کسی جرئت نداشت فرزندش را علی بنامد یا روایتی درباره امتیازهای علی علیه‌السلام بازگوید (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۴: ۶۳). در دوران معاویه شیعیان چنان در فشار قرار گرفتند که نه تنها به بیان فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمی‌پرداختند، بلکه حتی در بررسی مسائل و احکام دینی که مربوط به فضایل نبود، از بردن نام علی علیه‌السلام می‌ترسیدند و با نام مستعار «ابوزینب» از آن حضرت نام می‌بردند (همان، ج ۱۱: ۴۴). وضع رقت‌بار شیعیان تا شهادت امام حسن مجتبی علیه‌السلام (۵۰ق) این‌گونه بود و همیشه متواری بودند. امام باقر علیه‌السلام وضع شیعیان را در آن زمان پر خفقان، این‌گونه بیان می‌کند:



«شیعیان ما در هر جا که بودند، به قتل رسیدند. بنی امیه دست‌ها و پاهای اشخاص را به گمان اینکه از شیعیان ما هستند، بریدند. هرکس که معروف به دوستداری و دلبستگی به ما بود، زندانی شد یا مالش به غارت رفت یا خانه‌اش را ویران کردند» (همان). معاویه با وجود شهادت دادن شریح به ایمان و صلاح حجرین عدی، او و بارانش را تنها به جرم دفاع از علی (علیه السلام) کشت (ابن خلدون، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۹-۲۰). تنها جرم حجر این بود که می‌گفت پابندی به تعهدهای صلح امام حسن (علیه السلام) لازم است و یکی از آنها بدگویی نکردن درباره علی (علیه السلام) بود. در چنین فضای خفقانی که حفظ جان، اولویت شیعیان بود، روشن است که زمینه‌ای برای الگوگیری از اهل بیت باقی نمی‌ماند.

۴-۱. تحریک تعصب قبیله‌ای و ایجاد تفرقه میان قبایل

معاویه در دوران امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیوسته با تحریک تعصب قبیله‌ای، میان قبایل عربی ساکن عراق، توطئه می‌کرد و امتیازهای مادی و اجتماعی رؤسای قبایل شام را به رخ قبایل عراق می‌کشید. بر این اساس، سران قبایل و کسانی که به واسطه ارتکاب جنایت یا خیانت در انجام وظایف خود، مورد خشم امیرالمؤمنین (علیه السلام) واقع شدند یا به دنبال کسب ثروت و تحصیل موقعیت نامشروع بودند، شام را پناهگاهی مطمئن می‌دیدند و از بخشش‌های فراوان معاویه برخوردار می‌شدند. معاویه در دو بخش، از تعصب قبیله‌ای بهره‌برداری می‌کرد: نخست اینکه با سخنان و رفتار خود، تعصب قبایل عربی را برمی‌انگیخت تا از یک سو، دوستی قبایل مزبور را از رهگذر دوستی رؤسای آنها جلب کند و از سوی دیگر، هر وقت قدرت و نفوذشان، حکومت او را تهدید کرد، آنها را به جان هم بیندازد؛ دوم اینکه تعصب نژادی عموم عرب را بر ضد مسلمانان غیرعرب که موالی نامیده می‌شدند، برمی‌انگیخت (امین، ۱۹۷۵: ۹۶). معاویه با استراتژی ایجاد تفرقه و اختلاف در میان قبایل و سرگرم کردن قبایل به یکدیگر، موجب غفلت آنان از حکومت اموی شد. او همچنین از آنان در مقابل انقلابیون بهره می‌گرفت. قبایل همواره علیه نیروهای انقلابی با حکومت‌های وقت همکاری می‌کردند تا امتیازهایی را که از آن برخوردار بودند، حفظ کنند. این عده از بیم آنکه جایگاهشان با خطر روبه‌رو شود، به نام حفظ صلح و نظم، نفوذ خود را در خدمت حکومت وقت قرار می‌دادند.

۲. سیاست‌های ارتباطی تثبیتی

بخشی از سیاست‌های امویان، به‌ویژه در دوران معاویه، برای تثبیت حکومت بنی‌امیه انجام می‌شد. این سیاست‌ها عبارت‌اند از:



۲-۱. قوم‌مداری

ساختار اجتماعی در دوره امویان بر پایه برتری عرب بر عجم استوار شد و آنان در تمام دوره حکومتشان مجری نظریه برتری عرب بر عجم بودند و این عرب‌گرایی در طی این دوره نودساله، روزه‌روز شدیدتر و پررنگ‌تر شد (وکیلی، ۱۳۷۶: ۹۰).

امویان با انتسابی دروغین، خود را قرشی می‌دانستند و از این رو حکومت را حق خود می‌شمردند و قرشی بودن حاکمان را شرط قطعی می‌دانستند. بنابراین راویان حدیث را به جعل حدیث درباره شرافت این قوم واداشتند. در نتیجه، حاکمیت قریش رنگ و بویی دینی به خود گرفت. بر اثر تبلیغات و جعل احادیث، مردم پذیرفتند که قریش قوم برتر است و باید بر دیگران حکم برانند. یکی از این راویان گفته است: «کسی که به قریش اهانت کند، به خداوند اهانت کرده است» (ابن‌منظور، ۱۹۸۸: ۳۱۸). همچنین گفته‌اند منسوب بودن به قریش، از شروط امامت است یا امامت باید در قریش بماند (بغدادی، ۱۴۱۹ق: ۳۴۹). هدف امویان از جعل چنین احادیثی، مشروعیت‌بخشی به حکومت خود بود. امویان بر پایه این باور دروغ که برترین قوم‌اند، امتیازهای فراوانی برای خود قائل بودند و از امکانات و فرصت‌های بسیاری برخوردار شدند؛ اما غیرعرب و غیراموی را از حقوق طبیعی‌شان محروم می‌کردند. در دوران معاویه نه تنها قوم‌مداری احیا گردید، بلکه رنگ دینی به خود گرفت؛ به شکلی که هر یک از قبایل شروع به جعل احادیثی به نام پیامبر ﷺ درباره فضیلت و شرافت خود کردند. قبیله‌گرایی امویان موجب شد حقوق قبایل فراوانی نادیده گرفته شود؛ ولی این، کاری عادی شمرده می‌شد و جامعه آن روز در اثر تبلیغات گسترده امویان، آن را پذیرفته بود.

سیاست نژادپرستی معاویه، تحقیر کردن اقوام غیرعرب، به ویژه ایرانیان بود و دشمنی خاصی با ایرانیان داشتند. علت اصلی این دشمنی هم تمایل نسبی ایرانیان به علویان، به ویژه شخص حضرت علی (علیه السلام) بود (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۱۴: ۵۸۳). احمد امین پس از نام بردن از برخی رفتارهای تحقیرآمیز و تبعیض‌آلود عرب در برابر غیرعرب در دوره اموی، در نهایت می‌گوید: «به‌طور کلی هرآنچه از غیرعرب صادر می‌شد، باطل می‌شمردند، گرچه حق بود؛ و هرآنچه عرب می‌گفت و عمل می‌کرد، حق می‌شمردند، هرچند باطل محض بود» (امین، ۱۳۵۵ق، ج ۱: ۲۷-۱۸). قومیت‌گرایی حداقل در سه بعد تبلور یافت که عبارت‌اند از:

الف) قومیت‌گرایی در انتخاب کارگزاران

والیان، فرمانداران، استانداران و فرماندهان جنگ، از اعراب، به ویژه خاندان اموی و نزدیکان آنان، و گاهی از هم‌پیمانان امویان بودند و افراد شایسته عرب از قبیله همدان، بنی‌هاشم، ربیع و... از



حاکمیت برکنار بودند. امویان هر جایی را تصرف می‌کردند، خود اداره آنجا را به دست می‌گرفتند؛ حتی اداره خراسان، ری، سیستان، سند، تفلیس و... با اینکه مناطق غیرعربی بودند، اداره آنها به دست عرب‌ها بود.

معاویه به توصیه عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه ثقفی را والی کوفه کرد (بلاذری، ۱۳۹۴ق: ۴۰۰). پس از مرگ مغیره، معاویه کوفه را نیز به زیاد داد و او نخستین کس بود که حکومت عراقین، یعنی بصره و کوفه را با هم داشت (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۲۹). مغیره از قبیله بنی ثقیف بود که پیمان دوستی با بنی امیه بست. او از دشمنان بنی هاشم و از کسانی بود که پیوسته به علی (علیه السلام) دشنام می‌داد و آن حضرت را بر منبر لعن می‌کرد. زیاد نیز کسی بود که معاویه او را برادر خوانده خود و پسر پدرش ابوسفیان خواند.

چهار خصلت در معاویه بود که تنها یکی از آنها برای «گناه بزرگ» به شمار آمدن، کافی است: ۱. منصوب کردن افراد سفیه به حاکمیت بر مردم؛ ۲. برگزیدن یزید به خلافت؛ ۳. ادعای برادری با زیاد بن ابیه؛ ۴. کشتن حجر بن عدی (ابوزهره، ۱۹۷۵م: ۹۷). سرچشمه این کارها را می‌توان قومیت‌گرایی و منافع قومی و عناد با قبایلی مانند بنی هاشم دانست. اینکه افراد نه بر پایه شایستگی و توانایی‌شان، بلکه تنها به دلیل خویشاوندی و ارتباطات قومی خود، صاحب مشاغل و مناصب مهم شوند، از نشانه‌های روشن قومیت‌مداری است. سرداری و فرماندهی سپاه نیز از مشاغل مهم و حساس بود که بنی امیه می‌کوشیدند آن را در اختیار خودشان نگاه دارند. فرماندهان جنگ‌ها و فتوحات، از نزدیکان و وابستگان اموی بودند. بسربین‌ارطاة قرشی از نزدیکان معاویه و دشمن سرسخت علی (علیه السلام) و قاتل بسیاری از شیعیان بود. او به فرمان معاویه سپاهیان را فرماندهی می‌کرد که برای قتل شیعیان به مناطق مختلف گسیل می‌شدند. شمار زیادی از همدانیان، خزاعه و یمنیان با هجوم او به مناطق شیعه‌نشین، کشته شدند (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ۲۲).

ب) قومیت‌گرایی در مجریان امور دینی

امویان بیشتر بر امامت عرب اصرار می‌کردند. حجاج بن یوسف ثقفی شایستگی امامت نماز را تنها از آن عرب می‌دانست و از نظر او هیچ غیرعربی در این زمینه حقی نداشت (ابن عبدربه، ۱۳۸۴: ۲۳۳). قضاوت از مشاغل مهمی بود که غیرعرب بدان دست نمی‌یافتند و مردم چنان این واقعیت را پذیرفته بودند که حتی اگر گاهی غیرعربی به شغل مهمی منصوب می‌شد، او را نمی‌پذیرفتند؛ چنان‌که حجاج، سعید بن جبیر را به قضاوت در کوفه منصوب کرد، ولی اهل کوفه او را نپذیرفتند و گفتند: کسی جز عرب شایستگی قضاوت ندارد (ابن خلکان، ۱۳۹۸: ۳۷۳).



ج) رواج تبعیض و تحقیر موالی در جامعه

عربان تا آغاز دولت عباسیان، هرگاه موالی را در بازار می‌دیدند، بار خود را بر دوش آنها می‌گذاشتند و موالی نمی‌توانستند به این شیوه اعتراض کنند (امین، ۱۳۵۵ق: ۲۵). عرب‌ها خود را محق می‌دانستند که موالی را به بردگی بگیرند و آنان را استثمار کنند. آنان موالی را «علوج»، یعنی خدانشناس و نادان می‌خواندند و کنیه‌ای را درباره آنان به کار نمی‌بردند (زیدان، ۱۳۶۹: ۲۲۸). کنیه، ویژه عرب‌ها بود که از دید خودشان نسب و شرافت برتر داشتند و غیرعرب‌ها تنها با نام‌ها و لقب‌ها خوانده می‌شدند؛ یعنی شایسته داشتن کنیه نبودند. موالی نومسلمان در دوره بنی‌امیه از این تبعیض بسیار رنج می‌بردند. اکثر موالی، ایرانیانی بودند که به عنوان اسیر به کوفه آمده و در آنجا اسلام آورده بودند و موقعیت بسیار پستی داشتند. اینان پس از اسلام، از سلک غلامان نبودند، ولی همچنان تحت سرپرستی صاحبان عربشان باقی ماندند. آنان می‌دانستند اسلام حق همه انسان‌ها را برابر می‌داند، اما حکومت بنی‌امیه، موالیان را کوچک می‌شمرد و آنان را از حقوق انسانی‌شان محروم می‌کرد (ولهوزن، ۱۳۷۵: ۱۹۳). ممنوعیت ازدواج عرب با موالی، از دیگر نمونه‌های تحقیر موالی بود؛ چنان‌که حتی اگر عربی با عجمی ازدواج می‌کرد، به جدایی زن و شوهر از یکدیگر حکم می‌کردند.

۲-۲. حمایت از فرقه‌گرایی

دیگر سیاست ارتباطی معاویه و امویان، فرقه‌سازی به منظور محو افکار ناب شیعه و تثبیت حکومت خود بود. برای اجرای این سیاست ارتباطی، دفاع و حمایت از جبریه و مرجئه و همچنین تضعیف قدریه، سرلوحه امور امویان قرار گرفت تا به تدریج معارف حق تشیع را از اذهان مردم محو کنند. تفکر جبریه در زمینه مبارزه سیاسی، با اهداف حاکمان اموی سازگار بود؛ زیرا به مردم می‌گفت که وجود امویان و کارهای آنان، هر قدر ناروا و ظالمانه باشد، تقدیر الهی است و به هیچ‌وجه تغییرپذیر و تبدیل‌شدنی نیست. بنابراین مخالفت با آنها هیچ فایده‌ای ندارد (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۵۶). معاویه با تکیه بر این قرائت از دین، اعمال خود را توجیه می‌کرد. او در برابر مخالفت عایشه با ولایتعهدی یزید گفت: «ان امر یزید قضاء من القضاء و لیس للقضاء الخیرة من امرهم» (ابن‌منظور، ۱۴۰۴ق، ج ۹: ۸۵). این عقیده منحط قبلاً نیز مورد بهره‌برداری بوده است؛ اما در صدر اسلام طبق گفته ابن‌هلال عسکری، معاویه موجد آن بوده است (جعفریان، ۱۳۶۹: ۱۴۵).

وقتی به عمر سعد اعتراض شد که چرا برای تصاحب حکومت ری، امام حسین را به قتل رسانده، گفت: این کار از جانب خدا مقرر شده بود (ابن‌سعد، ۱۴۰۵ق، ج ۵: ۱۴۹). یزید نیز هنگام ورود کاروان اسرای کربلا به مجلسش در شام، کوشید با تمسک به برخی آیه‌های قرآن و با کمک قرائت



جبریه، جنایت‌های خود را به قضا و قدر الهی مرتبط کند. به این ترتیب امویان خلأ هنجاری را که در اثر مهجور ماندن قرآن و اهل بیت پدید آمده بود، با افکار و باورهای ابداعی مرجئه و جبریه پر کردند و با تکیه بر فتوایهای ساختگی آنها، کنش‌های فردی و اجتماعی توده مردم را سامان بخشیدند تا مردم احساس کنند که رفتارشان مطابق با ارزش‌هاست. این روند تا جایی پیش رفت که توده مردم باآنکه در زمان قتل عثمان، مخالف وی بودند، بعدها با توجه به دلایل بنی امیه، عثمان را از آن ایرادها تبرئه کردند (جعفریان، ۱۳۷۴: ۴۰۳).

۳-۲. اسطوره‌سازی

اسطوره با توجه به آرزوها، افکار و عقاید و با توجه به فرهنگ جامعه ساخته می‌شود و در هاله‌ای از تقدس دینی است و فرد هرگونه خوبی و فضیلت را در آئینه اسطوره می‌بیند. اسطوره‌سازی در دوران معاویه در سه مرحله انجام شد:

الف) اسطوره‌سازی از خود

در اولین مرحله، معاویه به کمک حدیث‌سازان، از خود اسطوره‌ای مذهبی و مدافع ارزش‌های دینی ساخت و در این راستا احادیثی به نقل از رسول خدا ﷺ جعل کرد؛ مثلاً: «خداوند، جبرئیل و من و معاویه را بر وحی خود امین دانست و نزدیک بود که معاویه به دلیل فراوانی حلم و امین بودنش بر کلام خدا، به پیامبری مبعوث شود (ابن عساکر، ۱۴۲۱ق، ج ۱۶: ۶۸۲).

ب) اسطوره‌سازی از عثمان

وی در مرحله دوم، تصویری اسطوره‌ای و هدایت‌یافته از عثمان در اذهان مردم ایجاد کرد. عثمان از خاندان بنی امیه بود و پس از قتلش، معاویه به خون‌خواهی او، از وی یک اسطوره ساخت و راه را برای حاکمیت خود هموار، و مردم را به جنگ با علی علیه السلام تحریک کرد.

با وجود ادعای معاویه درباره خون‌خواهی عثمان، خلیفه سوم همچنان منفور، و قبرش از گورستان بقیع جدا بود. به همین دلیل، معاویه فرمان داد مردم مردگان خود را در فاصله میان گور عثمان و بقیع دفن کنند تا آن قبر به بقیع بپیوندد؛ از سوی دیگر، اهل حدیث را به جعل روایت درباره عثمان واداشت و به کارگزارانش دستور داد: «دوستداران عثمان و آن کسانی که روایاتی در فضیلت او نقل می‌کنند، شناسایی کنید، به خود نزدیک سازید و اکرامشان کنید. آنچه را که ایشان در فضیلت عثمان نقل می‌کنند، برای من بنویسید و هم گوینده و نام پدر و خاندانش را ثبت کنید و جایزه و خلعت و اموال فراوان به آنان ببخشید»



(ابن جوزی، بی تا: ۱۱۵). در پی این سیاست، دنیاگرایان و فرصت طلبان درباره فضایل عثمان به اندازه‌ای حدیث ساختند که معاویه به حدیث‌سازان چنین نوشت: درباره امتیازهای عثمان، روایت‌های واژگونه بسیار شده است؛ مردم را به نقل برتری‌های صحابه و خلفا دعوت کنید. هر خبری که درباره ابوتراب وارد شده است، واژگونه آن را درباره‌اش بازگو کنید (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۱: ۴۵).

معاویه بعد از قتل عثمان، به تشنج‌آفرینی فکری و نظامی پرداخت و برای دستیابی بهتر به اهدافش، با طرح «قتل خلیفه مظلوم» و اتهام آن به علی (علیه السلام) حوزه اسلامی را دچار آشوب فکری عجیبی کرد. در حرکت بعدی خود، یعنی تشنج‌آفرینی نظامی، ابتدا با ایراد خطبه‌هایی در شام، امام را فاتحی معرفی کرد که با کشورگشایی، قصد به اسارت بردن زنان و کودکان مسلمانان را دارد و به این طریق آشوبی در میان مردم به پا کرد که طی آن، بیش از هشتاد هزار نفر، به قصد خونخواهی خلیفه مظلوم و دفاع از قلمرو شام و زن و فرزندشان، با او بیعت کردند. در نتیجه این اقدامات معاویه، از عثمان شخصیتی اسطوره‌ای ساخته شد و عثمان‌گرایی به اصلی فکری و اعتقادی تبدیل گردید؛ گرایشی که به طور رسمی با عنوان مذهب یا اندیشه عثمانیه، در جهان اسلام گسترش یافت.

ج) اسطوره‌سازی از شام

معاویه در مرحله سوم، شام را سرزمین اسطوره‌ای معرفی کرد و سپس با در خطر نشان دادن این سرزمین اسطوره‌ای، مردم را تحریک، و به رفتار دفاعی و همسو با نیات خود وادار کرد.

معاویه درصدد انتقال پایگاه دینی اسلام از مدینه به شام بود؛ تا جایی که تصمیم گرفته بود منبر پیامبر ﷺ را به شام منتقل کند (طبری، ۱۴۰۳ق، ج ۴: ۱۷۷). به دنبال انتقال مرکز حکومت از کوفه به شام، معاویه تلاش کرد مدینه را سرزمین خبیث، و شام را سرزمین مقدس معرفی کند (بلاذری، ۱۳۹۴ق، ج ۱: ۴۹). از این رو روایات متعدد جعل شد که شام سرزمین برگزیده است و مردم آن، شمشیر خدا هستند؛ شام قریه ابدال و نیکان است؛ ابدال سی یا چهل نفرند که در شام زندگی می‌کنند و هرگاه یکی بمیرد، خداوند دیگران را برمی‌گزیند؛ شام سرزمین برگزیده الهی است که خداوند بندگان برگزیده خود را روانه آن سرزمین می‌کند (ابن عساکر، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۲۹) و یا این حدیث که «الخلافة بالمدينة و الملك بالشام» (ابوریه، بی تا: ۱۲۹). به این ترتیب، این حدیث نزد اهل سنت رواج یافت: «الخلافة ثلاثون عاما ثم يكون بعد ذلك الملك؛ خلافت سی سال است. سپس حکومت به سلطنت تبدیل می‌شود» (عسکری، ۱۳۷۱، ج ۳: ۱۴۶). با جعل احادیث این‌چنینی، به تدریج سرزمین شام در اذهان مردم، به‌ویژه مردم شام، از تقدس خاصی برخوردار شد.



۴-۲. حصر فرهنگی و بایکوت خبری مردم شام

معاویه برای آنکه مردم شام را از معارف اسلامی دور نگه دارد، با سیاست حصر فرهنگی تلاش کرد ارتباط فکری مردم شام را با عراق و حجاز قطع کند تا آنها اسلام را از منظر او بشناسند و هر آنچه را صلاح حکومت خود می‌دید، تحت پوشش اسلام به مردم شام القا کند. اقدامات مهم او برای تحقق این سیاست ارتباطی عبارت‌اند از:

الف) جلوگیری از رفت و آمد محدثین سایر سرزمین‌های اسلامی به شام

مردم شام به دلیل نفوذ فرهنگی رومیان و یونانیان، معرفت کاملی به اسلام نداشتند و آشنایی آنان با اسلام از طریق یزید بن ابی‌سفیان در زمان خلیفه اول و پس از او، با معاویه و خاندان اموی صورت گرفت. بنابراین با روح فرهنگ اسلامی بیگانه بودند. خطری که معاویه را در این میان تهدید می‌کرد، رفت‌وآمد محدثین سرزمین‌های اسلامی به شام بود که می‌توانست فرهنگ دینی مردم شام را ارتقا بخشد. از این‌رو معاویه رفت‌وآمد ایشان را محدود و کنترل کرد (عسگری، ۱۳۶۹: ۱۴۰-۱۴۱). اجازه ندادن به ابوذر که تبعیدی عثمان به دمشق بود، برای ماندن در این منطقه، به همین دلیل بود. بعدها نیز هرکسی که به شام می‌آمد و معاویه متوجه می‌شد که افکار او ممکن است ذهن مردم شام را، به گمان او، فاسد کند، وی را از شام بیرون می‌کرد. معاویه همچنین با قاریان کوفه که به شام تبعید شده بودند نیز به شدت درگیر می‌شد. او می‌ترسید اینان حقایقی از اسلام را که از مردم پنهان مانده بود، برایشان بازگو کنند و معاویه نتواند چون گذشته به حکومت ادامه دهد.

ب) جلوگیری از خروج و اقامت شامیان در خارج شام به مدت طولانی

معاویه هنگام مرگ، به پسرش یزید نوشت: «مراقب مردم شام باش. آنها را به خود نزدیک نگه دار و از خود دورشان نکن و آنها را مانند تیری به سوی دشمن پرتاب کن و اجازه نده در سرزمینی اقامت طولانی کنند؛ در غیر این صورت تربیتشان را از دست می‌دهند» (ابن‌اثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۳: ۳۶۸).

ج) جلوگیری از کتابت و نقل احادیث نبوی در شام و ترویج علوم و فنون دیگر به

جای علم حدیث

ابن‌عساکر یکی از اقدامات معاویه را جلوگیری از کتابت و نقل احادیث نبوی در شام، و ترویج علوم و فنون دیگر، همچون داستان‌سرایی، به جای علم حدیث می‌داند که منشأ ورود بسیاری از اسرائیلیات و فرهنگ ساختگی یهود به کتب اسلامی شد. در این راستا، معاویه به داستان‌پردازی و قصه‌سرایی برای



اهل شام پرداخت و از هنرمندان این حوزه حمایت کرد (عسگری، ۱۳۶۹: ۱۴۷-۱۴۹). اجرای دقیق این سیاست ارتباطی و بسته نگه داشتن درهای شام بر روی اسلامی که در سایر سرزمین‌های اسلامی، به‌ویژه مکه و مدینه و عراقین رواج یافته بود، دو فرصت عمده را برای معاویه فراهم کرد:

اول، رساندن آن قسمت از پیام اسلام به گوش شامیان که یا در راستای منافع حکومت او بود یا دست‌کم ضرری برای حکومتش نداشت؛ دوم، تحریف معارف اسلامی و پر کردن اذهان شامیان از مطالب کذب و غیرواقع (همان: ۱۲۳). معاویه از این حصر فرهنگی بسیار بهره گرفت. برای نمونه از یکی از خردمندان شام پرسیدند: این ابوتراب که خطیب او را بر فراز منبر لعن می‌کند، کیست؟ شامی پاسخ داد: گمان می‌کنم سارقی از سارقان فتنه‌انگیز باشد (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ۳۳).

۵-۲. سرگرم کردن مردم

الف) استفاده از داستان‌سرایی

عنوان داستان‌سرا و قصاص در آغاز به افرادی اطلاق می‌گردید که تفسیر و احکام و معارف اسلامی را برای مردم می‌گفتند. داستان‌سرایی اندک‌اندک مفهوم اصلی خویش را از دست داد و به صورت شغل و حرفه‌ای در کنار سایر مشاغل درآمد. داستان‌سرایان از هر سوژه‌ای بهره می‌جستند و داستانی برای آن می‌ساختند و از این طریق ارتزاق می‌کردند. معاویه که به‌خوبی می‌دانست برای همیشه نمی‌توان مردم را از نقل و کتابت حدیث منع کرد، تلاش فراوانی کرد تا خلأ ناشی از منع احادیث را با ترویج قصه پردازی و داستان‌سرایی پر کند. وی به کعب‌الاحبار امر کرد در شام قصه‌سرایی را ترویج کند. او قصد داشت مردم را از علی (علیه السلام) و افکارش دور کند و از این‌رو به ترویج افکار و قصص باطل می‌پرداخت. در سده‌های نخستین و تا زمانی که خلفا و بسیاری از صحابه و تابعین با دیده عظمت به فرهنگ یهود و میراث آنها می‌نگریستند، قصه‌گویان به میزان زیاد از منابع یهودی استفاده می‌کردند (جعفریان، ۱۳۷۰: ۶۶). قصه‌خوانان از جعل حدیث ابایی نداشتند و با استفاده از منابع اهل کتاب، به راحتی اسرائیلیات را نقل می‌کردند؛ داستان‌های مبتذل، سرگرم‌کننده و دروغین از خود می‌ساختند تا مجالس قصه‌گویی شان از هیجان بیشتری برخوردار باشد؛ به هنگام قصه‌گویی در برخی موارد حتی به مقام خداوند، انبیا، ائمه (علیهم السلام) و دیگر بزرگان دین توهین می‌شد (همان).

بسیاری از قاضیان به دستور زمامداران در کنار شغل قضاوت، مأمور به داستان‌سرایی نیز بودند. سلیمان بن عمر تحیبی در مصر از سوی معاویه عهده‌دار امر قضاوت، در کنار قصه‌گویی شد، اما بعدها



معاویه او را از قضاوت برکنار، و فقط موظف به داستان‌سرایی کرد (امین، ۱۹۷۵: ۶۱). به این ترتیب معاویه داستان‌سرایی را شغل رسمی قرار داد. داستان‌سرایان گاه چهره خود را تغییر می‌دادند، حالت زهد به خود می‌گرفتند، گاه حیواناتی چون میمون را همراه می‌آوردند و به نقل داستان می‌پرداختند. گاه قطره در چشم ریخته، به حالت محزون اشک می‌ریختند (حسینی، بی‌تا: ۱۹۰). همه این حرکات برای جذب بیشتر پول بود.

بنابراین سرگرم کردن مردم با قصه، یکی دیگر از سیاست‌های ارتباطی- تبلیغی معاویه در تحمیق مردم به شمار می‌رفت. معاویه به کمک داستان‌سرایی سعی داشت افکار عمومی مردم را در کنترل خود داشته باشد؛ به طوری که در حکومت وی، قصه‌گویان هر روز و در پایان هر نماز، برای نمازگزاران داستان‌سرایی می‌کردند و همیشه عده زیادی از آنان، در جمع سپاهیان معاویه حضور داشتند (مطهری، ۱۳۶۷، ج ۳: ۷۶-۷۸).

جایگزین کردن داستان‌سرایی به جای احادیث، نقش مهمی در جهل مردم شام و سرسپردگی شان به معاویه و بنی‌امیه داشت؛ زیرا نه تنها آنها را در مقابل اسلام نبوی قرار می‌داد، بلکه به واسطه وجود جایگزین، احساس نیاز به تعالیم ناب اسلامی را نیز از بین می‌برد.

(ب) استفاده از شعر به مثابه ابزار ارتباطی- سیاسی

در همین راستا شعر نیز به عنوان یک ابزار ارتباطی در خدمت اهداف امویان قرار گرفت. شعر سیاسی، فنی از کلام است که محتوای آن به نظام سیاسی وابسته است و از همان آغاز پیدایش شعر عرب، با آن قرین بوده است. این نوع از شعر از یک نظام سیاسی حمایت، یا آن را نقد و به آن حمله می‌کند؛ حمایت آن به وسیله مدح، وصف و فخر است و نقد آن هم هجو است. در عصر جاهلیت، شعر سیاسی ارتباطی تنگاتنگ با قبیله به عنوان یک نظام سیاسی کوچک داشت و همانند روزنامه‌ای در عصر ارتباطات عمل می‌کرد. در زمان رسول‌الله ﷺ شعر سیاسی ابزار حمایت از دین و دفاع از آن در مقابل شاعران مشرک بود. بعد از ایشان، اختلاف بر سر جانشینی آن حضرت باعث گسترش شعر سیاسی گشت. در زمان حکومت اموی، شعر سیاسی به عنوان یک غرض شعری خاص، در نظام ارتباطی امویان، به‌سان رسانه‌ای، دیدگاه‌های سیاسی امویان را منعکس می‌کرد. شعر در نظام ارتباطی امویان مانند سکه دورو بود که یک طرف آن مدح معاویه و یزید و به‌طور کلی برای تحکیم پایه‌های حکومت امویان بود. از این‌رو مداحان دربار اموی به طمع دریافت صله‌های بی‌کران، با تملق و چاپلوسی، اشعاری در مدح امویان می‌سرودند و مردم را سرگرم می‌کردند. معاویه با استخدام شاعران، ولیعهدی یزید را تبلیغ می‌کرد. او با فرستادن کیسه‌های دینار، شاعرانی را که نظر خوشایندی به خلافت یزید



نداشتند و حتی در ابتدا با آگاهی از این جریان، در نکوهش او اشعاری سروده بودند، به خدمت گرفت و چنان آنان را تطمیع کرد که نه تنها از مخالفت با جانشینی یزید دست کشیدند، بلکه در حمایت از این اقدام معاویه و نیز ستایش یزید، شعر سرودند. احوص، عبدالله بن محمد (۱۰۵ق) شاعری سبک مغز، یاوه‌گو و بد اخلاق بود که به چیزی جز مال و ثروت فکر نمی‌کرد. برای همین مداحی خلفای بنی امیه و بدگویی از بنی هاشم و اهل بیت (علیهم‌السلام) را پیشه خود کرد. یک بار تنها به دلیل سرودن قصیده‌ای در ستایش خلیفه، ده هزار دینار دریافت کرد. او در مدح ولید بن عبدالملک و برادرش یزید شعر سرود و آنان را رهبران برحق دینی و سیاسی خطاب کرد. مغنیان هم اشعار او را می‌خواندند و صله دریافت می‌کردند (شوقی، ۱۹۶۷: ۱۱۹).

خلفای اموی چون ولید بن یزید، سلیمان بن عبدالملک، ولید بن عبدالملک و... از مغنیانی چون حکم الوادی، ابن جریح، مطیع بن ایاس، ابن سریح، ابن عایشه، عطر و... می‌خواستند که اشعار عمر بن ابی ربیع را بخوانند. او مردی فاسق بود و بی‌پروایی و رذالت را به حدی رسانده بود که در ایام حج در حالی که محرم بود، در کمین دختران و زنان مسلمان می‌نشست و هر زن زیبایی که می‌دید، در وصف شمایل و محاسن او غزل می‌سرود (رجب، ۱۹۵۵م: ۷۹)!

از جمله مداحان و ستایشگران امویان در آغاز، اعشی همدان شاعر بود. او با اشعار خود، پیروزی‌های حجاج بن یوسف ثقفی را تبریک می‌گفت و جنایت‌های او را تأیید می‌کرد؛ البته بعدها از عمل خود پشیمان شد و علیه امویان شعر گفت و به دستور حجاج کشته شد (الامین، ۱۴۰۳ق، ج ۷: ۴۶۰).

خوانندگان آن دوره، چه از بعد هنری و حرفه‌ای، و چه برای امرار معاش خود، همواره خوشه‌چین خرمن شاعران بودند و نفوذ شاعران میان مردم، قابل مقایسه با موقعیت مغنیان نبود. آوازخوانان با تحریک احساسات مردم، موجب سرگرمی و هیجان و طرب آنان می‌شدند و حال آنکه شاعران قصیده سرا بیشتر اندیشه و باور مخاطب را هدف قرار می‌دادند. سیاست دستگاه اموی نیز ارزش دادن به این جماعت بود؛ زیرا اینان، هم مواد شعری موسیقی‌دانان را فراهم می‌کردند و هم با سرگرم کردن مردم، توجه آنها را از مظالم و ستمگری‌های حکومت منصرف می‌کردند. ولی وقتی عمر بن عبدالعزیز، خلیفه باهوش و ظاهراً باتقوای اموی بر تخت جلوس کرد، دستور منع و جمع‌آوری مجالس لهو و لعب و تبعید شاعران و مغنیان لهوی را صادر کرد (ابن سعد، ۱۴۰۵ق، ج ۵: ۳۰۶). وقتی بنی امیه در دهه آخر قرن اول، عقیده مهدویت را ترویج کردند، شاعران دربار امویان، در اشعار و سخنانشان، به خلفای بنی امیه لقب «مهدی» دادند. سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، هشام بن عبدالملک و یزید بن عبدالملک، خلفایی هستند که به «مهدی بودن» توصیف شده‌اند (همان: ۳۳۱).

اما روی دیگر شعر برای امویان، ابزاری ارتباطی و رسانه‌ای بود که با آن، به تحریف و تخریب اهل



بیت علیه السلام می پرداختند و سعی می کردند بذر کینه و دشمنی به خاندان رسالت را در دل های مردم بکارند. قدرت شعر در این زمینه تا حدی بود که مسعودی یکی از علل ناآرامی های اجتماعی در دوره پایانی حکومت اموی و سقوط آن را شعر کمیت می داند که در جهت سقوط حکومت اموی سروده شده بود (مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۳: ۲۳۱).

۲-۶. بهره گیری از گرایش اجتماعی به ثروت و مال اندوزی

معاویه از روحیه مادی حاکم بر جامعه و سردمداران امور و نیز از کارایی تطمیع در چنین جامعه ای برای دستیابی به اهداف خود، به خوبی آگاه بود. از این رو شعار خود را «لکل عمل اجر» قرار داد و آن را نقش خاتم خود نهاد (دمشقی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۱۳۱) و می گفت هزاران هزار درهم و دینار را برای بقای حکومت خویش به این و آن می دهم تا از شروع جنگی که بیش از اینها هزینه خواهد داشت، جلوگیری کنم. او به همه فهمانده بود که هرکس در راستای اهداف وی مشارکت فعال یا حتی منفعل داشته باشد، از مال و مقام بهره مند خواهد شد؛ ولی در عین حال خود را فردی بی طرف و تابع افکار عمومی معرفی می کرد تا در نظر مردم از هرگونه شائبه قدرت طلبی مصون باشد و او را تنها به عنوان مجری آرای عمومی مردم بشناسند. اقدام معاویه و سایر امویان به بذل و بخشش اموال و املاک برای پیشرفت سیاستشان، یکی از سیاست های ارتباطی امویان بود. افراد بسیاری تحت تأثیر این سیاست ارتباطی معاویه، از مساوات و عدل علوی گریختند و به امویان روی آوردند؛ در حالی که بسیاری از آنها دلشان، با علی علیه السلام بود و اعتقادشان به عمل علی علیه السلام.

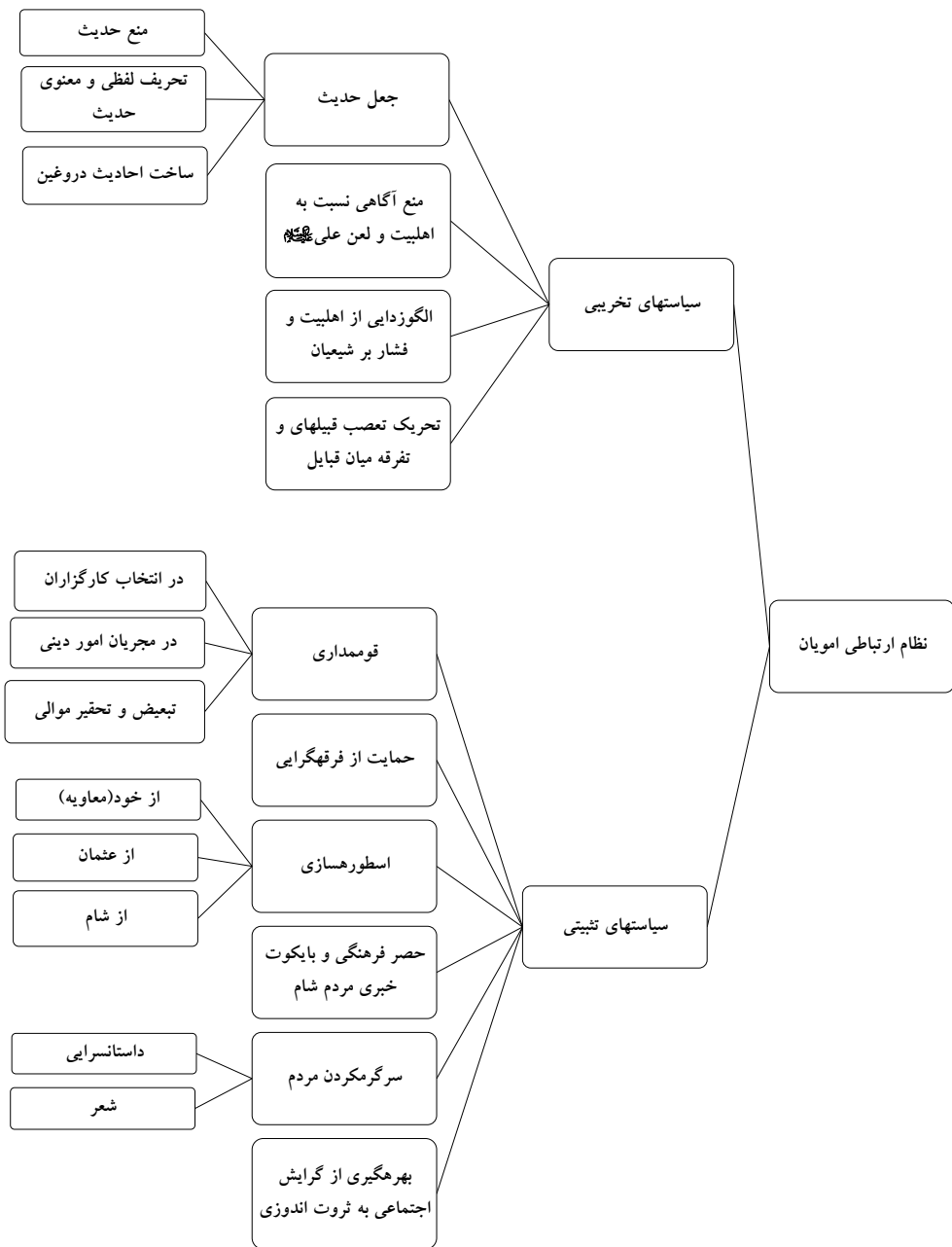
نتیجه

حکومت ها برای نیل به اهداف خود، مجموعه سیاست هایی را در قبال مردم وضع می کنند که می توان آن را سیاست های ارتباطی آن حکومت نامید. امویان در سال ۴۰ هجری با سر کار آمدن معاویه، قدرت را به دست گرفتند. دوران معاویه از این جهت که طولانی ترین دوره بود و از سوی دیگر به دلیل سیاست های ارتباطی که در دوران او پایه گذاری شد و بیشتر آنها تا اواخر دوره اموی ادامه یافت، حائز اهمیت است؛ به گونه ای که می توان سیاست های دوره معاویه را تا حدود زیادی سیاست های ارتباطی امویان نامید.

سیاست های ارتباطی امویان را در قالب دو رویکرد می توان دسته بندی کرد: رویکرد اول، رویکرد تخریبی است که در آن، امویان از آنجا که اهداف خود را در تقابل با آرمان های اهل بیت علیهم السلام می دیدند و به قدرت رسیدن امامان معصوم علیهم السلام را نفی خود می پنداشتند، با منع بیان و رواج احادیثی که در مناقب



اهل بیت علیهم‌السلام بود، سعی کردند مانع آشنایی مردم با خاندان رسالت شوند. آنها در این سیاست به همین مقدار بسنده نکردند و با تحریف سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره فضایل علی‌علیه‌السلام و همچنین با جعل احادیث و به دنبال آن، رسمی کردن سب و لعن امیرالمؤمنین علیه‌السلام، سعی کردند با تقدس‌زدایی از اهل بیت علیهم‌السلام زمینه الگوگیری از ایشان را به کلی از بین ببرند. سیاست تطمیع، تهدید، فشار اقتصادی، شکنجه و قتل شیعیانی که نام علی‌علیه‌السلام را بر زبان می‌آوردند، شاهی است بر جلوگیری از الگو واقع شدن امام علی‌علیه‌السلام. آنها به موازات این سیاست، با تحریک تعصب قبیله‌ای و ایجاد تفرقه میان قبایل، از قدرت گرفتن رقیبان دیگر خود جلوگیری می‌کردند. دیگر رویکرد ارتباطی امویان، تثبیت حکومت خود در جامعه اسلامی بود. قوم‌مداری، حمایت از فرقه‌گرایی، اسطوره‌سازی، حصر فرهنگی و بایکوت خبری مردم شام، و سرگرم کردن مردم به امور باطل با استفاده از داستان‌سرایی و ابزار شعر، از عناصری هستند که امویان در این رویکرد از آن استفاده کردند. در این میان استفاده از جعل حدیث و شعر، کارکرد دوگانه داشت. امویان با به کار گرفتن افرادی همچون کعب‌الاحبار، از یک طرف احادیثی در مذمت اهل بیت علیهم‌السلام، و از سوی دیگر احادیث فراوانی در مقام و منزلت خلفای سه‌گانه بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به‌ویژه خلیفه سوم و همچنین خلفای اموی ساختند. شعر سیاسی نیز از یک سو در مذمت اهل بیت علیهم‌السلام و از سوی دیگر در تمجید و تملق از حکومت اموی، در شکل‌دهی به افکار عمومی نقش به‌سزایی داشت.





منابع

- قرآن کریم
۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، ۱۴۰۸ق، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 ۲. ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، کتابخانه عمومی آیت الله نجفی مرعشی.
 ۳. ابن جوزی، بی تا، *تذکره الخواصر*، تهران، مکتبه نینوا.
 ۴. ابن خلدون، عبدالرحمان، ۱۳۸۳، *العبر تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 ۵. ابن خلکان، ۱۳۹۸، *وفیات الاعیان*، بیروت، دار صادر.
 ۶. ابن سعد، محمد، ۱۴۰۵ق، *الطبقات الکبری*، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار بیروت.
 ۷. ابن عبدربه، ۱۳۸۴ق، *العقد الفرید*، بیروت، دار الکتب العربی.
 ۸. ابن عساکر، علی بن الحسن، ۱۴۲۱ق، *تاریخ دمشق الکبیر*، تحقیق ابی عبدالله علی عاشور الجنوبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 ۹. ابن منظور، محمد بن مکرّم، ۱۴۰۴ق، *مختصر تاریخ دمشق*، دمشق، دار الفکر.
 ۱۰. ابوریه، محمود، بی تا، *اضواء علی السنه المحمدیه*، بیروت: دارالکتب الاسلامی.
 ۱۱. ابوزهره، محمد، ۱۹۷۵م، *الامام زید*، قاهره، دار الفکر العربی.
 ۱۲. الامین العاملی، محسن، ۱۴۰۳ق، *اعیان الشیعہ*، تحقیق حسن الامین، بیروت، دار التعارف.
 ۱۳. امین، احمد، ۱۳۵۵ق، *ضحی الاسلام*، ج ۱، قاهره، *النهضة المصریه*.
 ۱۴. _____، ۱۹۷۵، *فجر الاسلام*، بیروت، دار الکتب العربی.
 ۱۵. بغدادی اسفراینی، ۱۴۱۹ق، *الفرق بین الفرق*، بیروت، *المکتبه العصریه*.
 ۱۶. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، ۱۳۹۴ق، *انساب الاشراف*، تحقیق و تعلیق الشیخ محمدباقر المحمودی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
 ۱۷. جعفریان، رسول، ۱۳۶۹، *تاریخ سیاسی اسلام*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 ۱۸. _____، ۱۳۷۴، *تاریخ خلفاء*، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
 ۱۹. _____، ۱۳۷۰، *قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران*، قم، رثوف.
 ۲۰. حسنی، هاشم معروف، بی تا، *اخبار و آثار ساختگی*، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
 ۲۱. دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر، ۱۴۰۷ق، *البدایه و النهایه*، بیروت، دار الفکر.
 ۲۲. ذهبی، شمس الدین محمد، ۱۴۱۳ق، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، تحقیق عمر



- عبدالسلام تدمری، الطبعة الثانية، بیروت، دار الكتاب العربی.
۲۳. _____، ۱۳۷۶ق، *تذكرة الحفاظ*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۴. رجب، جمیل، ۱۹۵۵، *نوادیر الجاحظ*، بیروت، دار بیروت.
۲۵. رفیعی، ناصر، ۱۳۸۱، «عوامل و انگیزه‌های دروغ‌پردازی حدیث»، *فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، ش ۴۱، ص ۱۶۹-۲۰۲.
۲۶. زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهرکلام، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲۷. سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۰۶ق، *تاریخ الخلفاء*، حلب، دار القلم.
۲۸. شوقی، ضیف، ۱۹۶۷م، *الشعر والغناء فی المدینة و مکة لعصر بنی امیه*، بیروت، دار الثقافة.
۲۹. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، ۱۳۶۴، *الملل و النحل*، ج ۱، چ ۳، قم، الشریف الرضی.
۳۰. طبری، محمدبن جریر، ۱۴۰۳ق، *تاریخ الطبری*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۳۱. عسکری، سیدمرتضی، ۱۳۷۱، *نقش عایشه در تاریخ اسلام*، تهران، انتشارات مجمع علمی.
۳۲. _____، ۱۳۷۴، *نقش ائمه در احیای دین*، تنظیم: محمدعلی جاودان، تهران، مجمع علمی اسلامی.
۳۳. عسگری، علیرضا، ۱۳۶۹، «سیاست تبلیغاتی معاویه در مقابله با حضرت علی و تأثیر آن در بی‌ثمر ماندن کوشش‌های اصلاحی آن حضرت»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته تبلیغ و معارف اسلامی دانشگاه امام صادق.
۳۴. گلی‌زواره، غلامرضا، ۱۳۸۳، «تبلیغات مسموم و تحریفات امویان»، *ماهنامه اطلاع رسانی، پژوهشی و آموزشی مبلغان*، ش ۵۲، صص ۳۴-۴۳.
۳۵. مسعودی، ابوالحسن علی بن‌الحسین، ۱۴۰۹ق، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۲ و ۳، چ ۲، تحقیق: اسعد داغر، قم، دار الهجره.
۳۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۹۰، *مجموعه آثار*، ج ۱۴، تهران، صدرا.
۳۷. _____، ۱۳۶۷، *حماسه حسینی*، (۳ جلد)، تهران، صدرا.
۳۸. وکیلی، هادی، ۱۳۷۶، «خلافت امویان و بررسی مبانی مشروعیت آن»، *فصلنامه مشکات*، ش ۵۴، صص ۸۷-۱۰۰.
۳۹. ولهوزن، یولیوس، ۱۳۷۵، *تاریخ سیاسی صدر اسلام شیعه و خوارج*، ترجمه محمدرضا افتخارزاده، قم، نشر معارف اسلامی.
۴۰. یعقوبی بغدادی، احمدبن اسحاق، ۱۴۲۵ق، *تاریخ یعقوبی*، قم، دار الاعتصام.